

تفسیر سوره نینہ (جلسہ سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۶/۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الْمَدِينِ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ لِلدِّينِ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنْ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ (۸)

در جلسه قبل عرض شد که آیه ۲ و ۳ سوره بینه ناظر است به تفسیر خود بینه، که این بینه ای که حجت را بر انسان ها تمام می کند چیست، آیه دوم فرمود: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً» در آیه سوم هم می فرماید: «فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ» یعنی این بینه صرفاً از جنس استدلال های عقلی و برهان های عقلی بر توحید و وجود خداوند متعال و امثال اینها نیست که اختصاص به خواص داشته باشد؛ گروهی از انسان ها بتوانند از این ادله بهره ببرند، بلکه بینه ای که حجت را بر مردم تمام می کند، فرستاده خداوند است، انسانی است که وجود خدائی یافته است و انسانی است که صُحُفٌ مُطَهَّرَةٌ را بر مردم تلاوت می کند، این در جلسه قبل توضیحاتی در این زمینه داده شد.

تفسیر آیه سوم

در آیه سوم می فرماید «فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ» در این صحف مطهره ای که پیامبر بزرگوار اسلام بر مردم می خواند، یعنی قرآن کریم، در این قرآن کریم کتب قیمه وجود دارد.

مراد از «کتب» و «قیمه»

کُتِبَ جمع کتاب است، قِيمَه هم مانند قِيم به معنای برپادارنده، نگه دارنده، محافظت کننده و تأمین کننده، می گویند قِيم یتیم است، قیم این کودک است؛ یعنی برپادارنده مصالح او است، نگهبان او است.

مفسران در اینکه مراد از این کُتُب چیست اختلاف نظر دارند، برخی گفته اند؛ مثل فخر رازی مُراد از کُتُب همان آیات قرآن است، آیاتی است که در این صُحُف است، اعم از آیاتی که در حوزه معارف است یا درباره قصاص است و ...

برخی مانند مرحوم طبرسی فرمودند مراد از کتب، کتاب های آسمانی پیشین است؛ یعنی در قرآن کریم در این صحف مطهره کتاب های آسمانی پیشین هم هست. برخی هم گفته اند مراد علم است، علوم است، «کتب» یعنی «علوم». در قرآن کریم علوم فراوانی است، هر علمی یک کتابی است و اگر در قرآن کتب است؛ یعنی از هر علمی در قرآن کریم است.

فخر رازی یک بیان دیگری دارد می گوید که ممکن است که مراد از کتب در اینجا احکام باشد، احکام یعنی همان واجبات و محرمات، همان قوانین الهی باشد، به این نظر می رسد که مراد از کتب در اینجا همین قوانین و احکام است، به خاطر اینکه در قرآن کریم هر جا سخن از کتاب مربوط به نبوت سخن به میان می آید، مراد قوانین عملی است، آن احکام و قوانین اجتماعی و فردی است که نظام جامعه را برپا می دارد، مناسبات را حفظ می کند، حد و حدود و حقوق و تکالیف افراد جامعه را معین می کند، به عنوان مثال در سوره بقره آیه ۲۱۳ خداوند متعال می فرماید «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» انسان ها امت واحده ای بودند ما پیامبران را مبعوث کردیم تا بشارت بدهند، انذار کنند، معارف الهی را عرضه کنند؛ «وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ» و همراه نبوت آنها، و همراه آن معارف و اخباری که از عالم غیب برای بشر آورده اند، کتاب هم با آنها فرستادیم که این کتاب چه کار کند؟ «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» که این کتاب حاکم بر روابط و مناسبات مردم باشد، اختلافات آنها را برطرف بکند، نزاع های آنها را برطرف بکند؛ یعنی مجموعه ای از قوانین که این قوانین اختلافات را برطرف بکند و نزاع ها را برطرف بکند.

یا در سوره انعام آیه ۸۹ خداوند متعال می فرماید «أُولَئِكَ الَّذِينَ» گروهی را نام می برد می فرماید «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» این پیامبرانی که نام بردیم به این پیامبران هم کتاب دادیم، هم حکم دادیم، هم نبوت دادیم، اینکه کتاب در کنار نبوت قرار گرفته است و عطف شده است، معلوم می شود کتاب غیر از نبوت است، یعنی ممکن است کسی نبوت داشته باشد، پیامبری نبوت داشته باشد؛ اما کتاب نداشته باشد، پیامبری نبوت داشته باشد؛ اما حکم نداشته باشد، یعنی حکم در اینجا به معنای مقام حکمرانی و قضاوت کردن نیست؛ بنابراین کتاب که در این آیات آمده است در کنار نبوت و در مقابل نبوت یعنی همان مجموعه قوانین؛

بنابراین براساس این آیات بهتر است گفته شود که مراد از «فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» یعنی در این صحف مطهره ای که قرآن کریم است قوانین قیّمه ای وجود دارد، یعنی قوانینی وجود دارد، احکامی وجود دارد که مصالح شما را تأمین می کند، سعادت دنیا و آخرت شما را تأمین می کند، این یک امر بدیهی است که معارف یک دین نمی تواند صرفاً سعادت آن مردمان را تأمین بکند، مواظب اخلاقی نمی توانند، اینها زمانی اثرگذار هستند که با احکام و قوانین عملی پیوند بخورند، این احکام و قوانین عملی و کاربردی هستند که باعث می شوند معارف حقه در دل ها نفوذ بکند، در جان ها نفوذ بکند و دل ها را تطهیر بکند و به تهذیب برساند و سعادت را تأمین بکند، والا اگر که مجموعه ای از معارف باشد و فاقد این قوانین برپادارنده، قوانین جامعه باشد چنین دینی نمی تواند سعادت بشر را تأمین بکند.

تفسیر آیه چهارم

مقصود از «أوتوا الكتاب»

آیه بعد، آیه ۴ این است «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» اولین نکته درباره این آیه است که مقصود از «أوتوا الكتاب» چه کسی است؟ گروهی از مفسران گفته اند؛ یعنی «أوتوا الكتاب» در اصطلاح قرآن همان اهل کتاب هستند و اهل کتاب در اصطلاح قرآن صرفاً شامل یهود و نصاری، نهایتاً زرتشتی ها می شود.

آن زمان اگر ما گفتیم که مراد از «أوتوا الكتاب» اهل کتاب به این معنا است، آن زمان پیوند و ارتباط این آیه با آیه اول خیلی این پیوند وثیقی نخواهد بود؛ چون در آیه اول فرمود که این حجت، این بینه، هم برای اهل کتاب آمد و هم برای مشرکین آمد، اگر بخواهد تفرق را یعنی رویکرد و موضع گیری اینها را درباره دخالت پیامبر اکرم در آیه ۴ معین بکند، مشخص بکند باید به هر دو اشاره داشته باشد، هم به مشرکین، هم به اهل کتاب، برخی ها برای اینکه از این اشکال فرار بکنند گفته اند که بله «أوتوا الكتاب» در اینجا همان اهل کتاب است، اگر اهل کتاب در رسالت پیامبر اکرم ص تفرق بکنند، به طریق اولی مشرکین هم تفرق می کنند، «أوتوا الكتاب» مراد اهل کتاب است، اما ما به ملازمه عقلی، به دلالت التزامی می فهمیم که این تفرقی که یهود و نصاری به آن مبتلا شدند، نسبت به رسالت پیامبر اکرم ص با مشرکین هم شدند.

برخی گفته اند که این تغییر سیاقی که بین آیه ۴ و آیه اول است خودش دلالت بر معنای دیگری دارد، چون در آیه اول فرمود «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ» آنجا اهل کتاب آورد، اینجا «أوتوا الكتاب»

آورد، اینها که کتاب به آنها داشته شده است، می گویند همین که در آیه ۴ کلمه اهل نیامده است «أوتُوا الْكِتَابَ» آمده است، می خواهد بگوید که اعم از یهود و نصاری و مشرکین {است}، قرآن در این آیه می خواهد بفرماید که این مشرکینی که الان در مکه هستند در کنار یهود و نصاری اینها هم در گذشته به آبا و اجدادشان کتاب نازل شده است، اینها هم پیامبر داشتند و اینها هم بینه برای آنها در گذشته آمده بود؛ پس مراد از «أوتُوا الْكِتَابَ» در آیه ۴ می شود اعم از اهل کتاب، به همین خاطر است که این تغییر سیاق در آیه رخ داده است.

معنای «تفرق»

نکته بعد این است که تفرق نسبت به چه چیزی؟ کسانی مانند زَمَخْشَرِي و فخررازی ناچار هستند اینجا بگویند که تفرقی که این «أوتُوا الْكِتَابَ» پیدا کرده است نسبت به رسالت پیامبر اکرم و قرآن است، اما مرحوم علامه طباطبائی چون «کفروا» را در آیه اول، کفر به رسالت گرفت و به نبوت پیامبر اکرم و قرآن گرفت، دیگر در اینجا نمی فرمایند مراد از تفرق، موضوع و متعلق تفرق رسالت پیامبر اکرم است، همان طور که در گذشته عنوان شد، ایشان این آیه را این طور تفسیر می کنند که «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» در همان کتاب های پیشین خودشان، نسبت به همان پیامبری که در گذشته برای آنها مبعوث شد و نسبت به رسالت پیامبر خودشان در گذشته دچار تفرق شدند، که هم یهود و نصاری در گذشته نسبت به حضرت عیسی و حضرت موسی دچار تفرق شدند، هم مشرکینی که در گذشته پیامبرانی بر آبا و اجداد آنان نازل شد و مبعوث شده بود، بنابراین تفرق نسبت به آنچه برای آنها در گذشته نازل شده است «إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» هم که روشن است، بعد از اینکه بینه در آنها آمد و کاملاً حق برای آنها روشن شد، رسالت پیامبر آنها برای آنها قطعی و یقینی شد، دچار تفرق شدند؛ چون این آیه را در گذشته هم توضیح دادیم و بحث کردیم دیگر نیازی به دقت بیشتر نیست.

نکته دیگر این است این خود تفرق به چه معنا است؟ تفرقی که امت ها نسبت به پیامبرانشان و کتاب های آسمانی پیدا کردند در دو جهت بوده است: یک تفرق از حیث تقسیم به مؤمن و مَكْذِبٌ بوده است، تفرق پیدا کردند؛ یعنی گروهی از امت به پیامبرشان ایمان آوردند و گروهی از مردم ایمان نیاوردند. این همان تفرقی است که در آیه ۲۵۳ سوره بقره به آن اشاره کرده است «وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا» این امت ها اختلاف کردند «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» گروهی از اینها به پیامبرشان ایمان آوردند و گروهی از آنها به پیامبرشان کفر ورزیدند.

اما تفرق دوم، اختلاف دوم در میان مؤمنین است، پیروان یک دین است، پیروان یک پیامبر است که بعد از رحلت آن پیامبر رخ می دهد که اصحاب و مؤمنین یک پیامبر بعد از رحلت آن پیامبر دچار اختلاف در دین می شوند، دچار انشعاب در دین می شوند، فهم های متعددی از دین ارائه می کنند و هر کسی فهم خودش را

حجت می داند براساس فهم های متعدد این مسائل مذاهب مختلفی و متعدد و متعارضی در یک دین به وجود می آید، این هم آن نکته ای است، آن اختلافی است که در آیه ۲۱۳ سوره بقره و آیات دیگر قرآن کریم به آن اشاره کردند «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ» اختلاف نکردند در خود دین، در آن فهم دین و التزام به دین؛ مگر کسانی که دین را بر آنها عرضه شد، دین را دریافت کردند، به آن دین ایمان آوردند «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» این اختلافی هم که در مضمون دین، در پیام ها و مقاصد دین برای پیروان ادیان ایجاد شد باز بعد از بیانات بود، چرا «بَغْيًا بَيْنَهُمْ»؟ «بَغْيًا» یعنی لِلْبَغْيِ، به خاطر زیاده خواهی، به خاطر دنیاگرایی و دنیاطلبی؛ یعنی همان پیروان پیامبران و پیروان کتب آسمانی دچار اغراض مادی و دنیاگرایی و دنیا پرستی شدند که قرآن از آن تعبیر می کند به بَغْيِ، این بَغْيِ و ظلم و زیاده خواهی و دنیاطلبی آنها باعث شد که دین را به انحراف بکشانند، مذاهب گوناگون در یک دین پدید بیاورند «فَهَدَى اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ»، حالا امت پیامبران که در دین پیامبر خودش دچار اختلاف فهم شدند، قرآن می فرماید که ما مؤمنین واقعی را هدایت کردیم، یعنی نگذاشتیم مؤمنین واقعی، آنها که واقعاً در دل ایمان دارند و تعبد به پیامبر و دینشان دارند، ما نگذاشتیم آنها در این اختلاف فهم ها دچار لغزش بشوند، ما آنها را هدایت کردیم؛ معلوم می شود که در میان امت یک پیامبر، در میان پیروان یک پیامبر پیروان حقیقی وجود دارد و پیروان غیر حقیقی و منافق گونه وجود دارد.

قرآن کریم می فرماید این اختلاف در فهمی که در میان پیروان یک دین ایجاد می شوند و ما آنها را که پیرو واقعی هستند و قلباً ایمان به خدا دارند آنها را هدایت می کنیم، اما آنهایی که ایمان ظاهری دارند یا منافقانه دارند، نه؛ و این اختلاف در دین اسلام هم پدید آمد، هشدارهای آن را قرآن کریم به امت و پیامبر بزرگوار اسلام مکرر در قرآن کریم داده است، یکی از آن آیاتی که خداوند متعال به صحابه پیامبر اکرم هشدار داده است و به نوعی آنها را تهدید کرده است آیه ۱۵۹ سوره انعام است «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَابًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» به پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید آن کسانی که تفرقه در دین ایجاد کردند، اختلاف در دین ایجاد کردند، مذاهب گوناگون در دین ایجاد کردند «وَكَانُوا شِعَابًا» فرقه فرقه شدند «لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» ای پیامبر تو هیچ نسبتی با آنها نداری، تو هیچ علقه ای و ارتباطی با آنها نداری.

این آیه در سوره انعام است، سوره انعام از سوره های مکی قرآن کریم است، یعنی خداوند متعال در مکه که هنوز اسلام سامان درستی نگرفته است و هنوز خطرات و تهدیدهای فراوانی است، هنوز هجرتی رخ نداده است و پیامبر اکرم در مکه در مقام ضعف هستند، نسبت به پیروانش هشدار جدی می دهد، نسبت به صحابه ای که در

مکه ایمان آورده اند هشدار می دهد، به پیامبر اکرم می فرماید که بالأخره اینها مانند گذشتگان در دین تو تفرقه ایجاد می کنند، هم چنان که صحابه پیامبران گذشته در دین آنها تفرقه ایجاد کردند، صحابه تو هم در دین تو تفرقه ایجاد می کنند، تو هیچ علقه ای به آنها نداری، امت پیامبر اکرم و صحابه پیامبر اکرم را تهدید می کند، تو هیچ نسبتی با آنها نداری؛ یعنی آنها بریده از تو هستند، بریده از شفاعت تو هستند، بریده از هدایت تو هستند، بریده از رأفت و محبت تو در آخرت هستند.

البته مفسران اهل سنت به دلائلی که روشن است نوعاً این گونه آیات شریفه را به گونه ای دیگری تفسیر می کنند، مثلاً عده ای از مفسران اهل سنت می گویند این آیه دارد پیامبر اکرم را تهدید می کند، می گوید ای پیامبر تو دچار تفرقه در دین نشوی، تو باعث نشوی تفرقه در دین ایجاد بشود، نمی گوید دارد صحابه را تهدید می کند، می گوید به نوعی دارند به پیامبر اکرم هشدار می دهد که تو مانند امت های گذشته دچار تفرقه نشوی، یعنی تو نباید چنین راهی را پیش بگیری! بیان کردیم که این تفسیر درستی نیست، می گوید «لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» تو نسبتی با آنها نداری، معلوم است پیامبر اکرم با امت های گذشته نسبتی ندارد، اینجا دارد قانون کلی ارائه می کند که بیان شد.

منشاء انحراف از دین، بغی و زیاده خواهی

نکته ای که در «جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» باز در آیه ۴ است، می خواهد به این نکته اشاره بکند که اگر امت های گذشته در فهم دینشان دچار تحریف و انحراف و اختلاف و تفرق شدند منشاء آن اغلاق در کتب آسمانی نیست. منشاء آن اجمال و لغزگویی و مبهم گویی نیست، این طور نیست که خود کتاب آسمانی آنها به گونه ای بوده که قابل فهم نبوده است و خود آن منشاء اختلاف و تفرق بوده باشد، جهل منشاء آن نبوده است، همان طور که در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرمود منشاء آن، آن بغی و زیاده خواهی بوده است نه جهل به مقاصد قرآن و اینکه نتوانستند مقاصد کتب آسمانی خودشان را فهم بکنند.

تفسیر آیه پنجم

تسلی خاطر دادن به پیامبر

اما آیه بعد، آیه پنجم «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» در آیه قبل فرمود که ای پیامبر امت های گذشته هم در نسبت به دین و رسالت پیامبرشان دچار تفرق شدند، کانه در آیه قبل — همان طور که در جلسات گذشته بیان کردیم — دارد به پیامبر اکرم تسلیت خاطر

می دهد، دلگرمی می دهد که اگر این مشرکین به تو کفر ورزیدند، اگر گروهی از اهل کتاب به تو کفر ورزیدند، امت تو دچار تفرق شدند، گروهی به تو ایمان آوردند، گروهی کفر ورزیدند، این منشاءش تو نیستی، منشاء آن - العیاذ بالله - کوتاهی تو در رسالت و تبلیغ نیست، برمی گردد به خود امت ها، در گذشته هم همین طور بوده است، در گذشته هم هر پیامبری که آمد گروهی از امتش ایمان آوردند و گروهی از آنها ایمان نیاوردند، بعد هم دچار تفرقه ثانویه شدند، آیه قبل به نوعی دارد می گوید که مقصر تو نیستی، تسلیت خاطر می دهد، در این آیه می فرماید که اگر این امت ها کفر می ورزند، اگر این امت ها دین را نمی پذیرند، نه به خاطر اینکه دین یک بار سنگینی است، یک تکلیف شاقی است، اگر اهل کتاب و مشرکین به قرآن و رسالت پیامبر اکرم ایمان نیاوردند، نه به خاطر اینکه قرآن دارای احکام بسیار دشوار و رنج آوری است که زندگی انسان ها را مختل می کند، انسان ها مُخیر می شوند به اینکه زندگی طبیعی و دنیوی خودشان را داشته باشند یا از دینی پیروی کنند که تبعیت از آن بسیار و دشوار و شاق است؛ به گونه ای که زندگی دنیوی شان را مختل می کند و نظام را به هم می ریزد، این آیه دارد این تفهم را برطرف می کند که نه، قرآن حاوی آن احکام سخت و دشوار یا قوانین دشوار یا آموزه های طاقت فرسا نیست.

چند رکن دارد؛ این رکن ها ساده است، آسان است، قابل تحمل هستند و در میان همه ادیان هم وجود داشته است «وَمَا أُمْرُوا» این امت تو در قرآن کریم مأمور نشدند، مکلف نشدند مگر به چند چیز: ۱- خدا را فقط پرستند، نسبت به خداوند متعال عبودیت داشته باشند. ۲- اخلاص در دین داشته باشند. ۳- حنیف باشند. ۴- اقامه صلات داشته باشند. ۵- ایتاء زکات؛ بعد می فرماید «ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» این آموزه ها و این احکام دین، قیمة است که در ادامه توضیح می دهیم.

مقصود از «إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ»

مقصود از «إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» به معنای عبودیت و عبادت است، در قرآن کریم عبادت در دو معنا به کار رفته است که در این آیه هم مراد هر دو معنا هستند؛ یکی از معانی که عبادت در قرآن کریم در آن معنا به کار رفته است؛ یعنی پرستش خداوند با اظهار خضوع و خشوع در قالب مناسک عبادی مانند روزه، مانند نماز، مانند قرائت قرآن و امثال اینها.

یک کاربرد و یک مصداق عملی عبادت در قرآن، اطاعت کردن و پیروی محض و بی قید و شرط از کسی است؛ قرآن کریم هر اطاعت و پیروی محض، آن پیروی و اطاعتی که خدا اذن نداده باشد را عبادت شمرده

است، در آیات متعددی همین طور است، یکی از آن آیات، آیه ۳۱ سوره توبه است که در مقام مذمت یهود و نصاری است، می فرماید: «اتَّخَذُوا» این پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» اینها احبار خودشان را و رهبان های خودشان را ربّ خودشان قرار دادند، ارباب خودشان قرار دادند «مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ یعنی بدون اینکه خداوند اذن بدهد، در برابر خدا از آنها پیروی می کردند، به جای اینکه از خدا پیروی و اطاعت کنند از احبار و رهبان خودشان پیروی می کردند «وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ» و هم چنین از حضرت مسیح «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» این یهود و نصاری احبار و رهبان را ربّ خودشان قرار دادند و از آنها اطاعت می کردند؛ درحالی که مأموریت آنها چیز دیگری بود، در حالی که مکلف شده بودند فقط اله واحد را بپرستند «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». احبار علما و دانشمندان هستند که بیشتر بر عالمان یهود اطلاق می شود، در قرآن هر جا گفته می شود احبار یعنی عالمان یهودی و هر جا گفته می شود رهبان، رهبان به معنای آن انسان های زاهد و باتقوا و دنیا گریز، متتها هر جا که رهبان گفته می شود نوعاً مراد عابدان و زاهدان مسیحی هستند، بعد در این آیه می فرماید که یهودی ها دانشمندان و عالمان دینی خودشان را رب خودشان قرار دادند و مطیع محض آنها بودند، نصاری رهبان هایشان را اطاعت محض می کردند.

نکته ای که در اینجا است این است که سیاق این آیه اقتضاء می کند که بعد از اینکه فرمود اینها رهبان و احبارشان را رب خودشان قرار می دهند، باید این طور می گفت «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَتَّخِذُوا رَبًّا وَاحِدًا» می گفت اینها احبار و رهبان را رب خودشان قرار دادند؛ در حالی که مأموریت و تکلیف آنها چیز دیگری بود، باید این طور می شد «إِلَّا لِيَتَّخِذُوا رَبًّا وَاحِدًا» اما فرمود «إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا»؛ مرحوم علامه طباطبائی می فرمایند این تغییر سیاقی که در این آیه رخ داده است به جای اینکه «یتخذوا» بیاید فرموده است «يعبدوا» به جای اینکه «رباً واحداً» باشد فرموده است «إِلَهًا وَاحِدًا»، قرآن می خواهد به این نکته اشاره بکند که از نظر خداوند متعال اگر کسی از کس دیگری اطاعت محض کرد، اطاعتی کرد که خداوند اذن نداده بود، اطاعت او عبادت کردن است، پرستش کردن است. چنین اطاعتی را خداوند متعال پرستش نامیده است، در این آیه می خواهد بفرماید که اینها پرستش می کردند؛ یعنی اطاعت محض می کردند که همان پرستش است؛ متتها همان طور که ایشان فرمودند اگر حضرت مسیح را در اینجا جدا ذکر کرد، فرمود که «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»، مسیح بن مریم را قبل از «أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» آورد برای اینکه بفرماید نسبت به حضرت مسیح اعتقاد داشتند که خدا است، اعتقاد داشتند که یکی از خدایان ثلاثه است، اله های ثلاثه است، لذا او را جدا آورد.

نسبت به عالمان دینی خودشان چنین اعتقادی نداشتند که آنها إله و خدا هستند، ولی نسبت به حضرت مسیح داشتند؛ به همین خاطر حضرت مسیح را جدا آورد. ولی از آن جهت که این اطاعت محض همان عبادت است آن نکته ای است که این تغییر سیاق می رساند.

بنابراین قرآن کریم در این آیه پنجم سوره بینه می فرماید که اینها مأموریت داشتند در قرآن، هیچ امر نشدند مگر اینکه خدا را پرستند، یعنی هم در مناسک خضوع عبادی داشته باشند، هم عبادت به معنای خاص داشته باشند و هم اطاعت محض و پیروی محض از خدا داشته باشند، از هیچ کس دیگری پیروی محض نداشته باشند، مگر کسانی که خداوند متعال اذن داده است، حالا اذن در اطاعت مقید، مثل اطاعت از پدر و مادر که مقید است به اینکه انسان را وادار و تشویق به گناه یا شرک نکنند، یا اطاعت مطلق، مثل اطاعت از پیامبران و حضرات معصومین که اطاعت مطلق است؛ اطاعت از کسانی که خداوند متعال اذن به اطاعت داده است. دیگر «أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» نیست، اما چون آنها از عالمان دینی خودشان اطاعت مطلق و محض می کردند، قرآن کریم می فرماید که اینها آنها را می پرستیدند و مصداق پرستش است.

مراد از «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»

«مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ یعنی اینکه در قرآن کریم انسان ها مأمور شده اند که خدا را پرستند؛ درحالی که اخلاص دارند، در حالی که اخلاص در دین دارند و «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» دو معنا در اینجا ذکر شده است: ۱— اینکه در آن پرستش و در آن خضوع عبادی خلوص داشته باشند؛ یعنی خدا را برای خدا پرستش کنند، نماز و ذکر و عبادت های دیگر را فقط قربۀ الله انجام بدهند، برای خدا فقط انجام بدهند. ۲— یک معنای دیگر دین در اینجا همان سنت زندگی است، روش زندگی است و هر دو در اینجا مراد است. آن وقت معنای آیه این می شود که اینها هم مأمور شده اند که خدا را پرستند، خضوع عبادی داشته باشند، هم مأمور شده اند که اطاعت محض داشته باشند، در اینها باید اخلاص هم داشته باشند؛ یعنی هم در پرستش و خضوع عبادی اخلاص داشته باشند و هم در اطاعتشان، یعنی فقط از خدا پیروی بکنند، فقط از احکام خدا پیروی بکنند، در روش زندگی خودشان، در سنت های زندگی خودشان، در قواعد زندگی خودشان آن قوانین و آن سنت ها منطبق بر احکام الهی باشد و اراده خداوند متعال باشد.

معنای «حنفاء»

نکته دیگر در «حنفاء» است؛ حنفاء جمع حنیف است، حنیف از حنف است یعنی میل به درون، آن موقع حنفاء همان طور که مفسران و اهل لغت در این کار گفته اند به معنای اعتدال و میانه روی است، یعنی اینها هم باید خدا را بپرستند و خالصانه اطاعت محض داشته باشند، هم اینکه این عبادت و اطاعت خالصانه، معتدل باشند، یعنی میانه رو باشند، دچار افراط و تفریط نشوند.

معنای اقامه نماز

بعد از آن حکم دیگری، برنامه دیگری که در قرآن کریم است و اینها مکلف به آن هستند، اقامه نماز است «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» که اینها برپا بدارند؛ یعنی توجه و خضوع عبادی داشته باشند، که حالا در قالب این نمازی که در اسلام تشریح شده است، اینکه یک نماز، منتهای مراتب، البته صلوات در آیات قرآن در معانی متعددی به کار رفته است، این آیه چون در سوره بینه است و سوره بینه از سوره های مدنی است، به ناچار مراد از نماز در اینجا همین نماز شرعی است که احکام و ارکان و واجبات خاص خودش را دارد.

اقامه نماز؛ یعنی بر پاداشتن نماز با شرایط خودش و مراقبت از اوقات خودش، اینکه اقامه نماز، نه نماز خواندن و اگر کسی هم اوقات نماز را رعایت کرد، نماز را به موقع به جا آورد، هم شرایطش را رعایت کرد، آن موقع مصداق اقامه نماز می شود.

مراد از زکات

«وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ» و زکات بدهند؛ در بیش از ۲۰ آیه در قرآن کریم یا حدود همین ۲۰ آیه زکات و نماز در کنار هم آمده اند، دو رکن از ارکان اساسی همه شرایع هستند، در هیچ شریعتی نبوده است که نماز و زکات نباشد، نماز به معنای توجه و خضوع قلبی در برابر خداوند متعال که در هر دینی قالب و مصداق خاص خودش را دارد، زکات هم یعنی توجه به نیازهای مردم، دغدغه نیازهای مردم و رفع نیاز مردم را داشتن، این هم این نکته.

«ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»

در ادامه می فرمایند که «ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ». این تکالیفی که در قرآن آمده است که عبادت خالصانه همراه با اعتدال و میانه روی باشد و اقامه نماز و ایتاء زکات «ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ». در اینجا مفسرین دو تا تفسیر ارائه کرده اند:

عده ای از مفسرین گفته اند مراد از «ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» این است که این احکام و قوانینی که در این آیه گفته شد، این چند قانونی که در این آیه گفته شد این دین کتاب های آسمانی پیشین هم هست، یعنی می خواهند بگویند که مراد از دین در اینجا کتاب های آسمانی است، این آنچه که در قرآن آمده است در کتاب های آسمانی پیشین هم هست. آن وقت برخی از مفسران این گونه استفاده کرده اند که این آیه می خواهد بگوید ادیان آسمانی با هم وحدت دارند، احکام و قوانین و معارفشان مثل هم هستند، این واحد است، ادیان واحد هستند، در اصول و معارف و در احکام یکی هستند، تفاوت و تمایزی در این زمینه ندارند، آن وقت برخی از مفسرین هم گفته اند بنابراین مزیتی بین اسلام و دیگر ادیان گذشته نیست! مزیتی بین قرآن و تورات حقیقی نیست، مزیتی برای قرآن نسبت به انجیل حقیقی نیست، اینها همه دعوت به توحید می کنند، دعوت اساسی به معاد می کنند، دعوت به نبوت می کنند، دعوت به فضائل اخلاقی می کنند، زکات و نماز و اینهایی هم که جزء ارکان شریعت اسلام است در شرایع گذشته هم هست.

این ادعای گزافی است که دارند که می خواهد بگویند که تمایز ویژه ای نیست، اگر تمایزی برای اسلام است در فروع احکام است، شیخ محمد عبده در تفسیر سوره حمد در المنار این بحث را دارد که بین اسلام و ادیان گذشته هیچ تفاوتی نیست، در معارف تفاوت نیست، در یک سری از احکام هم نیست، فرق اسلام و تفاوت اسلام با ادیان گذشته در این است که احکام و قوانین عملی بیشتری دارد، ضمناً از استدلال های گوناگونی هم بهره برده است، مرحوم علامه طباطبائی هم در اینجا که سخن شیخ محمد عبده را نقل می کند و هم در جاهای دیگر که نظر برخی از مستشرقین را نقل می کند عصبانی می شود، عصبانی در مقام علمیت و قلم فرسایی می کند که این چه سخن و حرف گزافی است که شما می گوید؟ چرا می گوید بین معارف قرآن و ادیان گذشته وحدت است و تفاوت صرفاً در احکام است، ایشان یک بیان مفصلی دارند که ما در اینجا وارد نمی شویم که بین قرآن کریم چه در حوزه معارف و چه در حوزه روش تهذیب نفس، چه در حوزه احکام تفاوت عمیق با ادیان گذشته است.

مراد ما از ادیان گذشته، کتب آسمانی گذشته، آن دین حقیقی آنها است، کتاب آسمانی حقیقی آنها است. درست است همه ادیان به توحید و نبوت و معاد دعوت می کنند؛ اما توحیدی که قرآن دارد به مراتب عالی تر و عمیق تر از توحید ادیان گذشته است، این چنین در حوزه معادشناختی و روش تهذیب انسان ها و تربیت انسان ها و مقاماتی که قرآن کریم برای انسان ها قائل است و می تواند انسان ها را به آن مقامات توحیدی و عرفانی برساند، بسیار متفاوت تر و عمیق تر نسبت به ادیان گذشته است.

وارد تفصیل این بحث نمی شوم فقط به یک شاهد اکتفا می کنم که معلوم شود که بین قرآن کریم و کتب آسمانی پیشین چه تفاوت عمیق رتبه ای وجود دارد. در سوره اعراف آیه ۱۴۳ حضرت موسی به خداوند متعال عرض می کند «قَالَ رَبُّ أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» خدایا خودت را به من نشان بده، اسماء و صفات خودت را به من نشان بده، من حقیقت اسماء و صفات تو را ببینم، قطعاً مراد از دیدن خداوند، دیدن با چشم سر نبوده است، پیامبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی که تقاضا نمی کند خداوند را با چشم سر ببیند که لازمه آن جسم بودن خداوند متعال - العیاذ بالله - است، بلکه مراد این است خدایا حقیقت اسماء و صفات را به من نشان بده تا من یک معرفت حقیقی شهودی کامل پیدا کنم، خطاب آمد که «لَنْ تَرَانِي»؛ تو به این مرتبه از شهود و معرفت نسبت به اسماء و صفات الهی نمی رسی.

حضرت ابراهیم در سوره بقره آیه ۲۶۰ خداوند متعال نقل می کند که حضرت ابراهیم گفت «رَبُّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی، یعنی چه اسمی از اسماء تو تصرف می کند در باطن هستی و مردگان را زنده می کند، خطاب رسید «أَوَلَمْ تُؤْمِنُ» آیا ایمان نداری؟ «قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» می خواهم به یک مرتبه بالاتری برسم، همین حضرت ابراهیم که شیخ انبیاء است قرآن کریم نقل می کند که به خداوند متعال عرض کرد که خدایا «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» من را به صالحین ملحق کن، خطاب رسید که در آیات دیگر خداوند متعال فرمود «إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ» در دنیا به آن مقام صالحین که می خواهی نمی رسی، در آخرت به آن مقام صالحین تو را می رسانیم.

و در ذیل این آیه رولیاتی که داریم که حضرت ابراهیم اجمالاً فهمیده بود که در میان ذریه اش در آخرالزمان انسان های ربّانی خداوند متعال می آفریند که مقام آنها برتر از حضرت ابراهیم است، بعد درخواست کرد خدایا من را به مقام و رتبه معنوی ذریه ام من را برسان، که حضرات معصومین هستند، خداوند متعال هم فرمود در دنیا به آن مرتبه نمی رسی، در آخرت تو را به آن مرتبه می رسانیم.

این تقاضایی است که انبیاء دارند، این را بگذاریم در کنار آیاتی که درباره پیامبر بزرگوار اسلام هست، آیاتی که از معراج پیامبر اکرم می فرماید «دَنَا فَتَدَلَّى؛ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» تا آخر، یا آیاتی که می فرماید ما آیات کبرای خودمان را به او نشان دادیم، یا روایاتی که هست، امیرالمؤمنین می فرماید که «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» اگر همه پرده ها کنار برود، بر یقین من افزوده نمی شود.

پیامبر اکرم از خداوند متعال درخواست رؤیت اسماء و صفات الهی نکرد که جواب منفی «لَنْ تَرَانِي» بشوند یا تقاضای «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» نکرد که بگوید در دنیا نمی شد در آخرت، چون همه اینها را وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام داشت.

در جلسات قبل در سوره های قبل عرض کردیم در سوره کوثر که براساس آیات و روایات همه انبیاء در روز قیامت محتاج شفاعت پیامبر بزرگوار اسلام هستند، یعنی رتبه آنها مادون پیامبر بزرگوار اسلام است، روایات متعددی هم داریم، مثلاً امام می فرماید «إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» ما احادیثی داریم، معارفی داریم که آن معارف را نه ملائکه مقرب می توانند درک بکنند و دریافت بکنند و به آنها برسند، نه انبیاء مرسل، ممکن است بفرمایید که اینکه مقام معنوی حضرت موسی پایین تر از پیامبر بزرگوار اسلام است و مقام معنوی حضرت عیسی و حضرت ابراهیم پایین تر از مقام معنوی پیامبر اکرم است به دین آنها چه ربطی دارد؟ چه ربطی به کتاب آسمانی آنها دارد؟ کتاب آسمانی آنها از حیث معارف توحیدی در یک رتبه باشد ولی مقام معنوی پیامبر اکرم برتر از آنها باشد، این امکان ندارد، هم در عرفان نظری عارفان بحث کردند و ادله متقنی آوردند، هم در قرآن کریم و روایات داریم که کتاب آسمانی هر پیامبری تجلی ذات او است، تجلی مقام و منزلت معنوی او است، یعنی بین رتبه معنوی هر پیامبر و کتاب آسمانی او یک نسبتی برقرار است، یک تعادلی برقرار است، اگر مرتبه معنوی حضرت موسی پایین تر از مرتبه معنوی پیامبر بزرگوار اسلام است آن وقت تورات هم نسبت به قرآن کریم تنزل پیدا می کند، چون قرآن نشان دهنده ذات و مرتبه پیامبر اکرم است هم چنان که تورات چنین نسبتی با حضرت موسی دارد؛ بنابراین نمی شود کتاب آسمانی این پیامبران در یک رتبه از حیث معارف و ... باشد، ولی بین خودشان اختلاف رتبه باشد. این را صرفاً در حد یک اشاره بیان کردم.

اما وجه دومی که درباره «ذَلِكَ الدِّينِ الْقِيَمِ» است و به نظر ما این وجه روشن تر است و پذیرفته تر است این است که بگوییم مراد این «ذَلِكَ» به همین احکام و قوانین برمی گردد و آنچه که درباره قرآن در این آیات ذکر شد، خداوند متعال فرمود که ما برای اینها بینه فرستادیم، این بینه رسولی بود که «يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قِيَمَةٌ». این صحف مطهره ای که کتب قیمه ای دارند و این تکالیف را دارند «ذَلِكَ الدِّينِ الْقِيَمِ»؛ همین دین قیمه است، یعنی همین قرآن، همین دینی که قرآن عرضه کرده است این دین، دین قیمه است؛ یعنی دینی است که مصالح شما را و سعادت دنیا و آخرت شما را تأمین می کند، در آیات متعددی هم داریم که خداوند متعال از دین اسلام به دین قیمه یاد کرده است، مثل آیه ۴۳ سوره هود «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام که وَجْهَتِ رَا، قلبت را کاملاً متوجه دین قیمه کن؛ یعنی همین دین اسلام، یعنی همین قرآن. یا در

آیه ۱۶۱ سوره انعام می فرماید «إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا» بدان که پروردگار من، من را هدایت کرد به صراط مستقیم، آن صراط مستقیم، دینی است قیم، دینی است که برپادارنده سعادت دنیا و آخرت، مصالح دنیا و آخرت است.

ان شاءالله ادامه آیات در جلسه بعد

والسلام علیکم و الرحمة الله